

دوفصلنامه علمی تخصصی سلفی پژوهی، سال اول ♦ شماره ۲ ♦ پاییز و زمستان ۱۳۹۴
تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۷/۳۰ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۱۰/۱۵ ♦ صفحات: ۱۱۷-۱۳۶

بررسی و نقد دیدگاه سلفیان در خصوص مجاز

احمد علیداد*

سید حسن آل مجدّد**

چکیده

از مهم‌ترین مبانی سلفیه، اعتقاد به فقدان مجاز در لغت و در قرآن است. آنها برای اثبات مدعای خود به ادله‌ای استناد می‌کنند و معتقدند تمامی الفاظ، چه در قرآن و چه در لغت، همه حمل بر معنای ظاهری خود می‌شود و سلف امت نیز همین کار را انجام می‌دادند و ما سراغ نداریم که سلف حتی از لفظ «مجاز» در گفتار و نوشتار خود استفاده کرده باشند. اما با بررسی آیات قرآن و ادله عقلی و لغوی به دست می‌آید که اعتقاد به نفی مجاز در لغت و قرآن اعتقاد باطلی است. زیرا ادله اثبات مجاز به گونه‌ای است که حتی سلفیه نیز نمی‌توانند منکر آن شوند. به همین دلیل، ایشان برای توجیه نظریه خود راه‌حل‌هایی را به کار بسته‌اند. ابن تیمیّه قائل به «مشترک معنوی» شده، محمدامین شنقیطی قائل به «اسلوب» در زبان عربی شده و دیگران نیز قائل به «توسعه در لغت عرب» شده‌اند. البته این راه‌حل‌ها در عمل با اعتقاد به وجود مجاز در قرآن یکی است. به همین دلیل، محققان معاصر سلفیه به این نتیجه رسیده‌اند که دعوای بین منکران مجاز و قائلان به مجاز، نزاعی لفظی بیش نیست.

کلیدواژه‌ها: قرآن، لغت، مجاز، حقیقت، سلفیه.

* پژوهشگر مؤسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (علیهم السلام) و کارشناسی ارشد کلام اسلامی.

Alidadesfina.1360@gmail.com

** استاد حوزه و مؤسسه مذاهب اسلامی.

مقدمه

یکی از مبانی سلفیان، انکار وجود مجاز در قرآن است. آنها به شدت از این مبنا دفاع می‌کنند. در این میان، ابن تیمیه و ابن قیم، بیشترین تلاش را در تثبیت این نظریه داشته‌اند. سلفیان معاصر نیز به تقویت و توجیه این نظریه پرداخته‌اند و رساله‌هایی با موضوع نفی مجاز در قرآن تألیف کرده‌اند، که می‌توان برای نمونه از محمدامین شنقیطی نام برد. انگیزه‌ای که سلفیان را به این مبنا واداشته، این است که در صورت اثبات مجاز در قرآن، راه برای تأویل صفات الهی هموار می‌شود. به همین علت، قائل به نفی مجاز در قرآن و لغت شده‌اند. آنها توجیهاتی را مطرح کرده‌اند که تعبیر دیگری از مجاز است. آنچه در این مقاله به آن پرداخته شده استخراج این مبنا از کتب موثق نزد سلفیه در خصوص مجاز، و بررسی و نقد این نظریات است. البته در این زمینه تحقیقاتی صورت گرفته، ولی آنچه در این مقاله بیشتر به آن پرداخته شده بررسی شبهات سلفیان در این موضوع و تناقضات ایشان و توجیهات صورت گرفته در این زمینه است.

حقیقت و مجاز

کلام از حیث استعمال به حقیقت و مجاز تقسیم می‌شود. از این رو لازم است ابتدا، به معنای حقیقت اشاره شود و بعد از آن به مبحث اصلی که درباره مجاز است پردازیم. زیرا مجاز فرع بر وجود حقیقت است. اگر لفظ در معنای موضوع له استعمال شود به آن حقیقت گفته می‌شود و زمانی که لفظ در غیر معنای حقیقی استعمال شود صحبت از مجاز پیش می‌آید.

حقیقت در لغت از ماده «حقق» به معنای امر ثابت انکارناشدنی است،^۱ اما در اصطلاح اکثر عالمان اصول و بلاغت، حقیقت لغوی به معنای لفظی است که در معنای موضوع له خود در مقام مخاطب استعمال شده باشد؛^۲ مانند اینکه گفته شود: «رأیت

۱. فراهیدی، خلیل بن أحمد، کتاب العین، ج ۳، ص ۶؛ فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، ج ۱، ص ۱۴۳؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۹؛ زمخشری، جارالله، أساس البلاغة، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. شریف جرجانی، کتاب التعریفات، ص ۸۹؛ تفتازانی، سعد الدین، مختصر المعانی، ص ۲۱۵.

اسدا» که در این جمله لفظ «اسد» در معنای حقیقی خود، که شیر بیشه باشد، استعمال شده است.

مجاز در لغت

مجاز بر وزن مَفْعَل از کلمه «جوز» گرفته شده که علمای لغت در معنای آن گفته‌اند: «جُزْتُ الطَّرِيقَ وَجَزَّ الْمَوْضِعَ جَوْزًا ... جَاوَزَهُ: سَارَ فِيهِ وَسَلَكَهُ».^۱ این ماده به معنای عبور، گذشتن و سیرکردن است. اما مجاز در اصطلاح، به معنای استعمال لفظ در غیر معنای موضوع له خود، به همراه قرینه صارفه از معنای موضوع له است.^۲ در مجاز، نیاز به علاقه و ارتباط بین معنای حقیقی و مجازی است که اگر این علاقه و ارتباط، مشابهت باشد به آن استعاره می‌گویند؛ مانند استعمال لفظ «الاسد» در «الرجل الشجاع» و اگر ارتباط و علاقه بین معنای مجازی و حقیقی غیر مشابهت باشد، مانند استعمال لفظ «الید» در نعمت یا قدرت، به آن مجاز مرسل می‌گویند.^۳

مجاز در یکی از تقسیم‌بندی‌ها به چهار قسم تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: مجاز مفرد مرسل و مجاز مفرد بالاستعاره که در کلمه جاری می‌شود و مجاز مرکب مرسل و مجاز مرکب بالاستعاره که در کلام جریان دارد.^۴ قسم دیگری از مجاز نیز وجود دارد که مجاز عقلی نامیده می‌شود و در جایی است که فعل یا آنچه در معنای فعل است، مانند اسم فاعل، به غیر آنچه به آن مربوط است اسناد داده شود، مانند: «بنی الامیر المدینه». در این مثال، ساختن که فعل عُمال و کارگران است به امیر نسبت داده شده است. زیرا امیر امرکننده به بنای ساختمان است.^۵

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۵، ص ۳۲۶؛ فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ج ۶، ص ۱۶۵.
۲. ابن عثیمین، محمد بن صالح، الاصول من علم الاصول، ص ۲۰-۲۱؛ بخاری حنفی، علاء الدین، کشف الأسرار شرح أصول البزدوی، ج ۱، ص ۶۲؛ غزالی، أبو حامد، المستصفی، ۱۸۶.
۳. تفتازانی، سعد الدین، مختصر المعانی، ص ۲۱۹؛ هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، ص ۲۵۱.
۴. نک: هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، ص ۲۵۱.
۵. تفتازانی، سعد الدین، مختصر المعانی، صص ۲۱۸-۲۲۶؛ هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، ص ۲۵۵.



دیدگاه‌های اندیشمندان درباره مجاز در قرآن و حدیث

اندیشمندان اسلامی درباره کاربرد حقیقت و مجاز در قرآن و حدیث و به صورت کلی در لغت اختلافاتی دارند. از این رو، بدرالدین زرکشی، از علمای اهل سنت، در این زمینه پنج نظریه را آورده است که به آن اشاره می‌شود:

۱. منع جواز مجاز، هم در لغت و هم در قرآن و حدیث؛ که ابوبکر بن ابی داود سجستانی شاگرد، داود بن علی ظاهری به آن معتقد بود؛
 ۲. منع جواز در قرآن و حدیث فقط؛
 ۳. منع در قرآن؛
 ۴. وقوع مجاز به صورت مطلق در لغت و قرآن و حدیث؛ اصولیان، بلاغیان و جمهور فقها، از جمله احمد بن حنبل، به این نظریه معتقدند؛^۱
 ۵. تفصیل بین آنجایی که حکم شرعی باشد، مانند «صلاة» که حقیقت شرعی است و غیر حکم شرعی، مانند آیه شریفه: «وَخَفِضْ لَهَا جَنَاحَ الدُّلِّ»^۲ که مجاز در آن راه دارد؛ که نظریه ابن حزم است.^۳
- اما سلفیه از بین این اقوال معتقد به قول اول هستند که در ادامه به سخن ایشان در این باره می‌پردازیم.

کلام سلفیه درباره مجاز

همان‌طور که ذکر شد، سلفیه تقسیم کلام به حقیقت و مجاز را امری بی‌اساس می‌دانند که ما در اینجا به ذکر اقوال برخی از برجسته‌ترین شخصیت‌های این مکتب می‌پردازیم.

ابن تیمیه معتقد است تقسیم الفاظ به حقیقت و مجاز در کلام متأخران و بعد از سپری شدن قرون ثلاثه رواج یافته است و هیچ یک از صحابه و تابعین و ائمه دین و ائمه

۱. زرکشی، بدرالدین، بحر المحيط فی اصول الفقه، ج ۳، ص ۴۶.

۲. سوره اسراء (۱۷): آیه ۲۴.

۳. زرکشی، بدرالدین، بحر المحيط فی اصول الفقه، ج ۳، ص ۵۰.

لغت از آن در کلام خود استفاده نکرده‌اند و تنها کسی که از «مجاز» نام برده، ابوعبیده معمر بن مثنی است که در کتاب خود با عنوان مجاز القرآن از آن نام برده است.^۱ وی برای نفی تقسیم الفاظ به حقیقت و مجاز مدعی می‌شود که کسی نمی‌تواند بگوید عده‌ای جمع شده‌اند و تمامی اسماء را برای اشیا وضع کرده‌اند و بعد از آن، این الفاظ را در این معانی به کار برده‌اند و اگر در غیر موضوع له خود استعمال شود مجاز است؛ پس نتیجه اینکه الفاظ وضع متقدم بر استعمال ندارند.^۲ ابن تیمیه می‌گوید قائلان به حقیقت و مجاز برای شناخت حقیقت از مجاز می‌گویند لفظ اگر بدون قرینه بر معنا دلالت کرد، حقیقت است و اگر به همراه قرینه دلالت بر معنا کرد مجاز است و این در حالی است که نمی‌توان مرز معینی را مشخص کرد تا این دو از هم تشخیص داده شوند؛ پس نتیجه اینکه این تقسیم باطل است.^۳

ابن قیم در این باره می‌گوید: «مجاز طاغوتی است که متأخران و معطله برای تعطیل حقائق اسماء و صفات الهی به آن پناه برده‌اند».^۴ به نظر وی، تقسیم الفاظ به حقیقت و مجاز از چهار حالت خارج نیست، یا عقلی یا شرعی یا لغوی یا اصطلاحی است. وی با ابطال سه احتمال نخست، معتقد است این تقسیم، اصطلاحی است^۵ که پس از سه قرن نخست حادث شده و منشأ آن نیز معتزله و جهمیه و متکلمان متأثر از آنان بوده‌اند.^۶ ابن قیم تمامی آنچه را ابن تیمیه در این باره گفته به شکل کامل تر و منظم‌تری مطرح کرده است. وی برای اثبات مدعای خود بر نفی مجاز در قرآن و لغت به ادله فراوانی پرداخته که از حوصله این مقاله خارج است. نتیجه آنکه ابن قیم در نفی مجاز مانند ابن تیمیه عمل کرده است.

۱. ابن تیمیه، احمد، الإیمان، صص ۷۴-۷۳.

۲. همان، ص ۷۵.

۳. همان، ص ۸۰.

۴. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، مختصر الصواعق المرسلة، ص ۲۸۵.

۵. همان، ص ۲۸۵.

۶. همان، ص ۲۸۷.



از متأخران سلفیه، که در رد مجاز قلم زده، محمدامین شنقیطی است. وی کتاب منع جواز المجاز را در نقد مجاز نگاشته است. او معتقد است توسل به مجاز برای نفی صفات الهی است، در حالی که نفی آنچه در قرآن و سنت آمده محال است. نیز، هر آنچه در قرآن آمده حقیقت است.^۱ شنقیطی در کلام دیگری می‌گوید از آنجایی که هر مجازی را می‌توان نفی کرد، پس نافی آن در واقع صادق است و نفی آن از قرآن جایز است، در حالی که نمی‌توان چیزی از قرآن را نفی کرد. وی بار دیگر انگیزه قول به مجاز را تعطیل صفات از طرف معطله بیان می‌کند.^۲ شنقیطی در ادامه با اثبات اسلوب به جای مجاز می‌گوید: «با این راه‌حلی که ما اتخاذ کردیم، ممکن نیست مجاز را در لغت عربی اثبات کنیم».^۳

سلفیان معاصر نیز به پیروی از سلف خود تقسیم مذکور را نپذیرفته‌اند و معتقدند مجاز مطلقاً در لغت و قرآن وجود ندارد. ابن عثیمین، با اینکه بحث مجاز را به تفصیل مطرح می‌کند، در پایان، به سخنان ابن تیمیه و ابن قیم اشاره می‌کند و حق را در کلام ایشان می‌داند.^۴

عبدالعزیز بن باز نیز در این مسئله، سخن ابن تیمیه را می‌پذیرد و معتقد است در قرآن مجاز مصطلح وجود ندارد و هر آنچه هست از باب توسعه در لغت عرب بوده نه مجاز و برای آن مثال‌هایی می‌زند. او می‌گوید در آیه شریفه «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ» معنای این سخن پرسش از اهل قریه است و این از عادت عرب در اطلاق قریه بر اهلش است.^۵ از آنچه تا به حال گفته شد به دست می‌آید که سلفیه معتقدند در لغت و قرآن، مجاز مصطلح وجود ندارد و تقسیم کلام به حقیقت و مجاز از ریشه و اصل باطل است.

۱. شنقیطی، محمد امین، منع جواز المجاز، ص ۳.

۲. همان، ص ۷.

۳. همان، ص ۵.

۴. ابن عثیمین، محمد بن صالح، الأصول من علم الأصول، ص ۲۲-۱۹.

۵. بن باز، عبد العزیز، مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۳۸۳.

ادله قائلان به وجود مجاز در قرآن

از آنجایی که انگیزه منکران مجاز در قرآن به سبب دفاع از آیات و احادیث مربوط به صفات است، در مقام دفاع از عقیده خود نه تنها مجاز در قرآن را منتفی دانستند بلکه بالاتر، مجاز در لغت را نیز منکر شدند تا راه را بر مخالفان خود ببندند. با این حال جمهور علما معتقدند مجاز نه تنها از جنبه های بلاغی لغت عرب است بلکه در قرآن نیز به کار رفته^۱ که در ادامه به ادله این گروه می پردازیم.

دلیل وجود مجاز در قرآن این است که خداوند متعال با زبان عربی انسان ها را مخاطب قرار داده است. به همین سبب جایز است که مردم را با آنچه نزد ایشان متداول است خطاب قرار دهد که یکی از این شکل های تخاطب، استفاده از مجاز است؛ همان طور که خداوند در قرآن انسان ها را با عموم و خصوص و مجمل و مبین خطاب قرار می دهد.^۲ همچنین، اگر قائل باشیم که در قرآن مجاز نیست باید گفت قرآن به زبان عربی نازل نشده است؛ چرا که لغت عربی به حقیقت و مجاز تقسیم می شود.^۳

از دیگر ادله وجود مجاز، وقوع آن در قرآن است که قائلان به مجاز از آن نام می برند^۴ و در ادامه به آن می پردازیم. دلیل اینکه مجاز در قرآن به کار رفته این است که مجاز بلیغ تر از تصریح است. مثلاً در این آیه شریفه که می فرماید: «فَأَمَّهُ هَٰوِيَةً»^۵ آیه مجازاً به هاویه، که نام جهنم است، اطلاق مادر کرده است و این می رساند که در جهنم، آتش مانند مادر که تمامی امور فرزندش را بر عهده می گیرد، کافران را در خود به آغوش می گیرد. یا در این آیه شریفه «نَسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ»^۶ که قرآن مجازاً به زنان اطلاق زمین کشاورزی می کند به این سبب است که بگویند همان گونه که با زمین کشاورزی خود

۱. زرکشی، محمد، البحر المحيط فی أصول الفقه؛ سیوطی، جلال الدین، الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۱۲۰.

۲. تمیمی، منصور بن محمد، قواطع الأدلة فی الأصول، ج ۱، ص ۲۶۶؛ زرکشی، محمد، البحر المحيط فی أصول الفقه، ج ۳، ص ۴۸.

۳. زرکشی، محمد، البحر المحيط فی أصول الفقه، ج ۳، ص ۴۸.

۴. ابن عبد القوی، سلیمان، شرح مختصر الروضة، ج ۲، ص ۲۸.

۵. سوره قارعه (۱۰۱): آیه ۹.

۶. سوره بقره (۲): آیه ۲۲۳.



رفتار می‌کنید و هر آنچه در زمین خود بکارید برداشت می‌کنید، زنان شما نیز مانند زمین کشاورزی هستند. یا این آیه شریفه: «وَ اخْفِضْ لَهَا جَنَاحَ الذُّلِّ»^۱ بال داشتن در حقیقت برای پرندگان است، ولی در این آیه برای ذل که به معنای «خضوع» است به کار رفته است. البته آیات مجاز بسیار زیاد است که از حوصله بحث ما خارج است. سیوطی می‌گوید: «عزالدين بن عبدالسلام كتابی در این باره تدوین کرده که من آن را تلخیص کرده و مجاز الفرسان الی مجاز القرآن نامیده‌ام»^۲.

از دیگر ادله‌ای که برای وجود مجاز در قرآن ذکر شده این است که اهل بلاغت گفته‌اند اگر قائل به مجاز در قرآن نباشیم قسمت حسن و جمال قرآن ساقط می‌شود و اگر واجب باشد که قرآن از مجاز خالی باشد، واجب است که از حذف و تأکید و تکرار قصه‌ها نیز خالی باشد.^۳

دلیل دیگری که برای اثبات مجاز در قرآن می‌توان از آن استفاده کرد، آیه شریفه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»^۴ است، به این بیان که طبق نظر وهابیت در نفی مجاز و حمل آیات بر معانی حقیقی‌شان، خداوند می‌فرماید: «همه چیز از بین می‌رود مگر صورت او». از طرف دیگر، خداوند متعال برای خود دست، پا، ساق و دیگر صفات لایق ذاتش را، اثبات کرده است. با در نظر گرفتن این مطلب باید گفت اگر ما «وجه» را بر معنای حقیقی خود حمل کنیم همه چیز در قیامت از بین می‌رود، مگر صورت خداوند. پس برای اینکه به این مشکل برنخوریم باید برای وجه معنایی غیر از معنای ظاهری آن در نظر بگیریم و این همان مجاز نزد قائلان به آن است.

شبهات سلفیه در خصوص مجاز

همان‌طور که ذکر شد، سلفیه قائل به نفی مجاز در قرآن و حدیث هستند و بدین

۱. سوره اسراء (۱۷): آیه ۲۴.

۲. سیوطی، جلال الدین، الإتيان في علوم القرآن، ج ۳، ص ۱۲۰.

۳. همان؛ زرکشی، محمّد، البحر المحيط في أصول الفقه، ج ۳، ص ۴۸.

۴. سوره قصص (۲۸): آیه ۸۸.

منظور با مطرح کردن شبهاتی، نظریه مخالف را نقد کرده‌اند، که در این مقال به برخی از این شبهات و پاسخ آنها اشاره می‌کنیم:

شبهه اول

یکی از شبهات ابن تیمیه و سلفیه این است که هیچ یک از ائمه سلف از لفظ «مجاز» در کلامشان استفاده نکرده‌اند و تنها کسی که از این لفظ استفاده کرده ابو عبیده معمر بن مثنی است که کتاب خود را به مجاز القرآن نامیده است و کلامی از احمد نقل شده است بدین مضمون که درباره «انا» و «نحن»، که در قرآن آمده، پرسیده شده و احمد در پاسخ گفت: «هذا من مجاز اللغة».^۱

اولاً: درباره این شبهه باید گفت که ادعایی بیش نیست، بلکه سخنانی از سلف و همچنین از خود ابن تیمیه بر این مطلب تصریح دارد که لفظ مجاز در قرون اولیه اسلام استفاده شده است که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

الف. ابن تیمیه درباره کلام الهی نزد جهمیه می‌گوید: «جهم معتقد است خداوند سخن نمی‌گوید یا اگر سخنی بگوید به طریق مجاز سخن می‌گوید».^۲ وی در نقل دیگری از جهم می‌گوید: «جهم منکر اسماء خداوند متعال بود و خداوند را به شیء، حی و دیگر صفات نمی‌نامید، مگر به صورت مجاز».^۳ نیز می‌گوید: «برای خداوند کلامی نیست تا اینکه بگوییم برای خداوند کلام است به خاطر مسلمین مگر به صورت مجاز».^۴ از این عبارات ابن تیمیه استفاده می‌شود که لفظ «مجاز» در قرن دوم نیز کاربرد داشته است و الا جهم بن صفوان که متوفای ۱۲۸ ه. ق.^۵ است از آن استفاده نمی‌کرد.

۱. ابن تیمیه، احمد، الايمان، ص ۷۴.

۲. «جَهْمُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَتَكَلَّمُ. أَوْ يَقُولُ: إِنَّهُ يَتَكَلَّمُ بِطَرِيقِ الْمَجَازِ وَأَمَّا الْمُعْتَزِلَةُ فَيَقُولُونَ إِنَّهُ يَتَكَلَّمُ حَقِيقَةً»؛ ابن تیمیه، احمد، مجموع فتاوی، ج ۱۲، ص ۱۱۹.

۳. «كَذَلِكَ جَهْمُ كَانَ يَنْكُرُ أَسْمَاءَ اللَّهِ تَعَالَى فَلَا يَسْمِيهِ شَيْئًا وَلَا حَيًّا وَلَا غَيْرَ ذَلِكَ إِلَّا عَلَى سَبِيلِ الْمَجَازِ»؛ همان، ج ۱۲، ص ۳۱۱.

۴. «كَانَ الْجَهْمُ يَقُولُ أَوَّلًا: إِنَّ اللَّهَ لَا كَلَامَ لَهُ ثُمَّ اخْتَجَّ أَنْ يُطْلَقَ أَنْ لَهُ كَلَامًا لِأَجْلِ الْمُسْلِمِينَ فَيَقُولُ: هُوَ مَجَازٌ»؛ همان، ج ۱۲، ص ۳۵۲.

۵. ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۳۴۸.



اگرچه جهم بن صفوان از نظر اعتقادی منحرف است ولی این موضوع ضرری به استشهاد به کلام او نمی‌زند. زیرا آنچه مهم است اثبات وجود لفظ «مجاز» در قرون مفضله است و همین مقدار برای ما کافی است.

ب. تصریح خود ابن تیمیه در خود اشکال، بر اینکه لفظ «مجاز» در کلام احمد نیز به کار رفته و بسیاری از کسانی که قائل به مجاز شده‌اند به همین گفته احمد تمسک کرده‌اند که ابن تیمیه به تعدادی از ایشان مانند قاضی ابویعلی و ابن عقیل و ابوالخطاب اشاره می‌کند. حتی شاید پدر بزرگ ابن تیمیه (مجد بن تیمیه) و پدرش عبدالحلیم نیز در نتیجه سخن امام مذهب، قائل به مجاز در قرآن شده‌اند.^۱

ثانیاً: لفظ «مجاز» فقط اصطلاح است و اصطلاحات غالباً در ظهور خود، متأخر از موضوع فن مربوط به آن به وجود می‌آیند. به کارگیری اصطلاحات نیز بیشتر در عصر تدوین علوم بوده و الا در اصل وجود مجاز در قرآن و لغت عرب شکی نیست. اگر مستشکل این اشکال را مطرح کند، باید به اصطلاحات دیگر علوم مانند علم نحو، اصول فقه، و مصطلحات علم حدیث و دیگر علوم نیز اشکال بگیرد. علاوه بر این، ما در کلام بزرگانی مانند شافعی و سیبویه می‌بینیم که از مجاز تعبیر به توسعه در لغت کرده‌اند. شافعی در الرسالة می‌گوید خداوند عرب را با کلام خود عرب، بنا بر آنچه می‌فهمد، مخاطب قرار داد و از جمله چیزهایی که در کلام عرب است توسعه در لسان است و از جمله اینها، وجود عام است که اراده خاص از آن شده که از سیاق فهمیده می‌شود که غیر ظاهر لفظ اراده شده است^۲ و این همان مجاز مصطلح است که شافعی به آن معتقد شده ولی اسم آن را مجاز نگذاشته و به توسعه در لغت بسنده کرده است. سیبویه، که او نیز از جمله معروف‌ترین نحویین است، در مبحث منادی وقتی برای منادی به یا للعجب و یا للماء مثال زده می‌شود می‌گوید «مثل این است که گفته شود: "ای عجب بیا!"، یا اینکه "ای آب بیا!"». بعد از این بیان می‌کند که این ترکیب در معنای

۱. آل تیمیه، المسودة فی أصول الفقه، ص ۱۶۴.

۲. شافعی، محمد بن إدريس، الرسالة، ص ۵۰.

تعجب است و آلا جایز نیست».^۱ اینها شواهدی بود بر اینکه اصل مجاز در لغت وجود دارد ولی با نام مصطلح نامیده نمی شده است.

ما در کلام صحابه و تابعین و از همه بالاتر رسول خدا ﷺ، استعمال لفظ در غیر موضوع له را مشاهده می کنیم، با اینکه به آن مجاز نمی گفتند. در صحیح بخاری گفته شده که رسول خدا ﷺ بر اسب اطلاق دریا کرده است.^۲

شبهه دوم

یکی دیگر از اشکالات، این است که ابن تیمیه معتقد است الفاظ وضع معین و اولی ندارند که در معانی شان استعمال شوند تا اینکه اگر در غیر موضوع له استعمال شد مجاز باشد.^۳ بلکه او معتقد است اصل لغت الهام از طرف خداوند است به این معنا که خداوند است که به انسان یاد می دهد که الفاظ را برای معانی تصور شده قرار دهد.^۴ در پاسخ به این شبهه باید گفت:

۱. علما در هر فرعی از فروع لغت قائل به این مطلب هستند که وضع اول و معینی برای الفاظ وجود دارد و دلیل آن گردآوری معاجم لغت به دست لغویان است و اینکه علما برای یافتن معنای الفاظ و مدلول آن به عرب رجوع می کردند.

۲. با وجود الهام از طرف خداوند باز نمی توانیم منکر وضع اولی برای الفاظ باشیم. زیرا در این صورت این خداوند است که الفاظ را به انسان یاد می دهد. پس واضع الفاظ خداوند است.

۳. وضع و استعمال متلازم هستند. زیرا مراد از وضع لغت همان اولین استعمال آن لفظ در معنایی از معانی است.^۵ به عبارت دیگر، لغات وضع می شود که در استعمالات به کار رود. کسانی که الفاظ را برای معانی وضع کرده اند مقصودشان این است که در

۱. سیبویه، عمرو بن عثمان، الکتاب، ج ۲، ص ۲۱۸.

۲. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَجَدْتُهُ بَحْرًا» يَغْنَى الْفَرَسُ؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع المسند الصحيح، ج ۴، ص ۶۶.

۳. ابن تیمیه، احمد، الايمان، ص ۷۵.

۴. همان، ص ۷۶.

۵. کامل، عمر عبد الله، الانصاف فيما اثر حوله الخلاف، ص ۷۷.



استعمالات به کار گرفته شود، حال فرقی نمی‌کند که این وضع از طرف خداوند باشد یا اینکه اشخاص دیگری این الفاظ را برای معانی تعیین کرده باشند.

شبیه سوم

ابن تیمیه مدعی است که لفظ برای افاده معنا همیشه به صورت مقید و همراه با قرائن است. پس این ادعا که بگوییم اگر لفظ با قید و قرینه مفید معنا باشد، نشانه مجاز است و اگر بدون قید و قرینه باشد دلیل بر حقیقت است، باطل است.^۱

پاسخ: بطلان این شبهه از بدیهیات است. زیرا تمامی الفاظ ذکرشده در معاجم لغوی خالی از قید و قرینه هستند ولی با وجود این مفید معنا هستند. به علاوه، علمای ادبیات عرب گفته‌اند اسم و فعل کلماتی هستند که به تنهایی دلالت بر معنا می‌کنند و حرف کلمه‌ای است که به تنهایی دلالت بر معنایی نمی‌کند.^۲ حال با پذیرش سخن ابن تیمیه باید گفت اسم نیز مانند حرف به صورت مقید و با قرائن مفید معنا است که حرف باطلی است.

شبیه چهارم

برخی از سلفیه در مقام اشکال به تقسیم الفاظ به حقیقت و مجاز، معتقدند اینکه برای مجاز به استعمال «اسد» در «الرجل الشجاع» مثال آورده می‌شود درست نیست. زیرا عرب از مرد شجاع به شیر تعبیر می‌کند و این دلیل نمی‌شود که بگوییم شیر در مرد شجاع مجاز است.^۳

در جواب گفته می‌شود اگر استعمال شیر در مرد شجاع حقیقت باشد، در این صورت اگر کسی بگوید: «رأیت اسدا» نباید فقط معنای شیر بیشه به ذهنش برسد بلکه باید مرد شجاع نیز به ذهن خطور کند و هر دو با هم به ذهن بیایند، در صورتی که می‌بینیم هنگام

۱. ابن تیمیه، احمد، الايمان، ص ۸۰.

۲. ابن حاجب، الکافیة فی علم النحو، ص ۱۱.

۳. شنقیطی، محمد امین، منع جواز المجاز، ص ۵.

به کارگیری این لفظ ابتدا، شیر بیشه به ذهن خطور می‌کند. البته اگر قرینه صارفه‌ای وجود داشته باشد در این صورت اسد به معانی مرد شجاع است که همان مجاز است.

توجیه سلفیه در خصوص وجود مجاز

از آنجایی که سلفیه در انکار مجاز به سخنان بزرگان خود، مانند ابن تیمیه و شاگردش و محمد امین شنقیطی، که معاصر است، استناد می‌کنند، توجیه این اشخاص را در مواجهه با الفاظی که معنای مجازی می‌دهند می‌آوریم.

به نظر ابن تیمیه، لفظی که در دو معنا یا بیشتر استعمال می‌شود، از سه حالت بیرون نیست: یا در یکی حقیقت و در بقیه مجاز است، یا در همه آنها حقیقت است به نحو اشتراک لفظی، یا حقیقت است در قدر مشترک میان آنها که در این صورت از اسماء متواطی (مشترک معنوی) است و از آنجا که مجاز و اشتراک لفظی خلاف اصل اند، الفاظی که در بیش از یک معنا استعمال می‌شوند همه اسماء متواطی اند و همه اسماء عام از این قبیل اند.^۱

ابن تیمیه آن آیات قرآنی را که ادعای مجاز در آنها شده از باب اشتراک معنوی توجیه می‌کند. مانند این آیه شریفه «فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ»^۲ که ابتدا ابن تیمیه قول کسانی را می‌آورد که می‌گویند: «الذوق» حقیقت در چشیدن با دهان است و «اللباس» حقیقت در آنچه بدن را می‌پوشاند و این دو کلمه به صورت استعاره به کار رفته است. بعد از این وی می‌گوید این چنین نیست، بلکه خلیل، که یکی از لغویون است، گفته است «الذوق» در لغت عرب وجود طعم چیزها است؛ و به آیاتی از قرآن در این زمینه اشاره می‌کند؛ و بعد از این نتیجه می‌گیرد که لفظ «الذوق» در هر آنچه احساس می‌شود، استعمال شده و این ادعا باطل است که این لفظ فقط در آنچه با دهان چشیده



۱. ابن تیمیه، احمد، الایمان، ص ۹۰.

۲. سوره نحل (۱۶): آیه ۱۱۲.

می شود به کار رفته است. وی درباره لباس نیز همین گونه اظهار نظر کرده و قائل به اشتراک معنوی در این زمینه شده است.^۱

ابن تیمیه مجاز در حذف را نیز نمی پذیرد و معتقد است در مثال هایی از قبیل «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ»^۲ «قریه» هم آبادی و هم ساکنان آن را در بر می گیرد و نیازی نیست که کلمه «اهل» در تقدیر گرفته شود.^۳ وی با این روش از پذیرش مجاز در حذف طفره می رود. به نظر ابن تیمیه، برای فهم الفاظ وارد شده در قرآن و حدیث باید به استعمال نظایر آنها در قرآن و حدیث رجوع کنیم و عادت و لغت آنها را بشناسیم و نباید آنها را بر عادات سخنگویی که پس از پیامبر حادث شده و در زمان او شناخته شده نبوده، حمل کنیم.^۴ محمد امین شنقیطی، که رساله ای در انکار مجاز در قرآن نوشته بود، نیز برای آیاتی از قرآن که ادعای مجاز در آنها شده، راه حلی مطرح کرد که به آن می پردازیم. وی می گوید هر آنچه قائلان به مجاز به آن مجاز می گویند، نزد کسانی که قائل به مجاز نیستند اسلوبی از اسالیب لغت عربی است. یکی از اسلوب های لغت عربی آن است که مثلاً «أَسَد» به هنگام اطلاق و نبودن قید، به حیوان درنده منصرف می شود و یکی دیگر از اسلوب های لغت عربی کاربرد «أَسَد» برای مرد شجاع است زمانی که أَسَد با قیدی همراه باشد که بر این معنا دلالت می کند. وی می گوید مانعی ندارد که یکی از این دو کاربرد نیازمند قید باشد و دیگری به آن نیازی نداشته باشد، چراکه در برخی اسلوب ها مقصود روشن است و به قید نیاز ندارد و در برخی دیگر مقصود معین نیست مگر اینکه قیدی بر آن دلالت کند، و هر یک از آنها در محل خود حقیقت است. بنابراین، نمی توان مجاز در لغت را اثبات کرد.^۵

وی در مثال معروفی، که قائلان به مجاز برای اثبات مدعای خود از آن استفاده

۱. ابن تیمیه، احمد، الایمان، صص ۹۲-۹۱.

۲. سوره یوسف (۱۲): آیه ۸۲.

۳. ابن تیمیه، احمد، الایمان، ص ۹۴.

۴. همان، ص ۹۶.

۵. شنقیطی، محمد امین، منع جواز المجاز، ص ۵.

می‌کنند، می‌گویند: کاربرد «قریه» و اراده «اهل قریه» در مثال «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ» از اسلوب‌های لغت عربی است.^۱ وی همچنین درباره آیه «وَخَفِضْ هَمَّا جَنَاحَ الدُّلِّ»^۲ نیز می‌گوید جناح در این آیه در معنای حقیقی خود استعمال شده؛ زیرا جناح در لغت بر دست انسان و بازو و زیر بغل نیز اطلاق شده و عرب «خفض جناح» را به کار می‌برد که کنایه از تواضع و نرم‌خویی است و این نیز یکی دیگر از اسلوب‌های شناخته‌شده نزد عرب است.^۳

می‌بینیم که شنقبطی نیز با اسلوبی که به کار می‌برد از پذیرش مجاز پرهیز می‌کند ولی در عمل همان نتیجه را می‌گیرد که قائلان به مجاز به آن می‌رسند. عبدالعزیز بن باز نیز برای توجیه اینها می‌گوید این از عادات عرب و توسعه در لغت عربی و زیادی تصرف در کلام است که برای بیان معانی مد نظر خود از این ترکیب‌ها استفاده می‌کند و مثلاً بر اهل قریه اطلاق قریه می‌کند و قرآن نیز به زبان عربی نازل شده؛ به همین علت این‌گونه تعابیر در قرآن نیز وجود دارد.^۴

دشواری‌های پیش روی سلفیه در مسئله مجاز

با اینکه سلفیه معتقد است نه در لغت و نه در قرآن مجاز وجود ندارد و هر آنچه هست حقیقت است ولی می‌بینیم که خود در کلامشان دچار مجازگویی شده‌اند و از آن استفاده کرده‌اند. از برجسته‌ترین این افراد ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم جوزیه هستند که در ادامه به برخی از مجازها در کلام ایشان اشاره می‌شود.

ابن تیمیه درباره معیت و قرب خداوند به بندگان چهار نظریه نقل می‌کند و به نظریه چهارم معتقد می‌شود که منظور از معیت، علم خداوند متعال است و این نظر را به ائمه دین نسبت می‌دهد و می‌گوید ایشان به تمام آنچه در کتاب و سنت آمده است ایمان

۱. همان، ص ۲۷.

۲. سوره اسراء (۱۷): آیه ۲۴.

۳. شنقبطی، محمد امین، منع جواز المجاز، ص ۳۰.

۴. بن باز، عبد العزیز، مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۳۸۳.



داشتند و معتقد بودند که خداوند در بالای آسمان‌ها قرار دارد و از مخلوقات دور است و مخلوقات نیز از خدا دور هستند ولی با وجود این خداوند با علمش به عموم بندگان و با کمک و تأیید و کفایت به انبیا و اولیا همراه است.^۱ ابن تیمیه در جای دیگری همین نظر را، که منظور از معیت علم است، به احمد بن حنبل نسبت می‌دهد،^۲ در حالی که می‌دانیم لفظ «مع» در لغت به معنای همراهی و مصاحبت است نه به معنای علم که ابن تیمیه از آن نام می‌برد.

در جای دیگری ابن تیمیه حدیث صحیحی را نقل می‌کند که در آن آمده است که سوره بقره و آل عمران در روز قیامت می‌آیند. وی در توجیه این حدیث می‌گوید احمد بن حنبل و ائمه اهل سنت گفته‌اند منظور از آمدن در این حدیث، آمدن ثواب سوره بقره و آل عمران است نه آمدن خود سوره،^۳ در حالی که این از اقسام مجاز مرسل است که علاقه‌اش سببیت است. زیرا سبب، که دو سوره باشد، ذکر شده و مسبب که ثواب باشد، از آن اراده شده است.

ابن تیمیه با اینکه مدعی است مجاز را قبول ندارد ولی در کلامش از مجاز مرسل استفاده می‌کند. وی درباره آیه مبارکه ﴿رَبِّ اِنَّهُمْ اَضَلُّنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ﴾^۴ بعد از نقل کلام علما در این باره می‌گوید اگر فاعل ضرر (اضلال) در این آیه و مشابه آن به اصنام نسبت داده شده به این دلیل است که اصنام، سبب در این اضلال هستند نه اینکه در حقیقت، اضلال به بت نسبت داده شود.^۵

باز در جای دیگری ابن تیمیه لغت را به حقیقت و مجاز تقسیم می‌کند و به آن پای‌بند است.^۶ از این تصریح استفاده می‌شود که ابن تیمیه نیز لغت را به حقیقت و مجاز تقسیم

۱. ابن تیمیه، احمد، مجموع فتاوی، ج ۵، ص ۱۲۶.

۲. همان، ج ۵، ص ۴۹۶.

۳. همان، ج ۵، صص ۳۹۹-۳۹۸.

۴. سوره ابراهیم (۱۴): آیه ۳۶.

۵. ابن تیمیه، احمد، مجموع فتاوی، ج ۱۵، ص ۲۷۴.

۶. «لَوْ كَانَ هَذَا يَعْرِفُ فِي اللُّغَةِ: اَنَّ اسْتَوَى عَلَى كَذَا يَمَعْنِي اَنَّهُ عَمَدَ اِلَى فِعْلِهِ وَهَذَا لَا يَعْرِفُ قَطُّ فِي اللُّغَةِ لَا حَقِيْقَةً وَلَا مَجَازًا لَا فِي نَظْمٍ وَلَا فِي نَثْرٍ»؛ ابن تیمیه، احمد، مجموع فتاوی، ج ۵، ص ۵۲۱؛ در جای دیگری می‌گوید: «فَمَنْ ظَنَّ اَنَّ هَذَا»

می کرده است. از آنچه گفته شد به دست می آید که ابن تیمیه درباره مبحث مجاز دو دیدگاه دارد؛ یکی جدلی که مجاز در لغت و قرآن را منتفی می داند؛ و دیدگاه دیگر مذهب عملی و سلوکی ابن تیمیه، که در خصوص آیات قرآن به کار می گیرد و مثبت مجاز است.

ابن قیم نیز مانند ابن تیمیه عمل کرده و با اینکه در کتاب الصواعق المرسله به سختی به جنگ مجاز رفته ولی با بررسی دیگر کتبش به این نتیجه می رسیم که وی نیز قائل به مجاز است و برای آن شروطی را ذکر می کند. وی می گوید مجاز و تأویل داخل در منصوص نمی شود، اما در ظاهر محتمل وارد می شود. همچنین، علامت شناخت نص از ظاهر به دو طریق است؛ یکی احتمال نداشتن غیر معنای وضعی، مانند عشره؛ و دیگری شیوع استعمال بر طریقه واحد در تمامی موارد، که در این صورت نص است و قابل تأویل و مجاز نیست.^۱ در اینجا باید گفت ابن قیم، که خود مجاز را طاغوت ثالث نامیده بود، به طاغوت ثالث دچار شده است.

از آنچه ذکر شد، می توان به دست آورد که دعوای میان قائلان به مجاز و منکران آن دعوا و نزاعی لفظی بیش نیست؛ همان طور که زرکشی به آن اشاره کرده است^۲ و هر دو گروه از اصطلاح حقیقت و مجاز در کلامشان استفاده می کنند. اما آنچه سبب شده است سلفیه از به کارگیری این اصطلاح خودداری کنند به مسئله دیگری برمی گردد که عبارت است از اینکه اگر ما قائل به مجاز در لغت و قرآن باشیم استفاده از آن، باب تعطیل صفات جلال و جمال الهی را باز می کند و راه را برای معطله و نافی صفات باز می گشاید تا صفات را به تأویل ببرند.^۳ از این رو برخی از معاصران سلفیه، که نتوانسته اند از ادله محکم مجاز شانه خالی کنند، توجیهات دیگری را قائل شده اند و

→ الإِسْتِوَاءُ إِذَا كَانَ حَقِيقَةً يَتَأَوَّلُ شَيْئًا مِنْ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ مَعَ كَوْنِ النَّصِّ قَدْ خَصَّهُ بِاللَّهِ، كَانَ جَاهِلًا جَدًّا بِذِلَالَاتِ اللُّغَاتِ وَمَعْرِفَةِ الْحَقِيقَةِ وَالْمَجَازِ؛ همان، ج ۵، ص ۲۰۸.

۱. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، بدائع الفوائد، ج ۱، ص ۱۵.

۲. زرکشی، محمد، البحر المحيط فی أصول الفقه، ج ۳، ص ۴۸.

۳. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، مختصر الصواعق المرسله، صص ۱۶-۱۹؛ شنقیطی، محمد امین، منع جواز المجاز، ص ۴؛ حمد، محمد بن ابراهیم، رسائل فی العقیده، ص ۲۴۵.



گفته‌اند استفاده از مجاز در لغت و قرآن و غیر آیات صفات پذیرفته می‌شود، ولی در خصوص آیات صفات مجاز جایز نیست و آیات حمل بر حقیقت می‌شود. ایشان می‌گویند در غیر آیات صفات ما قرینه بر مجاز داریم، ولی در خصوص آیات صفات قرینه بر مجاز وجود ندارد و جالب است که تصریح می‌کنند که نزاع لفظی است.^۱

نتیجه

از جمله مسائل دست‌آویز سلفیه بر ابطال تأویل در نصوص شرعی، اعتقاد به فقدان مجاز در قرآن است تا جایی که حتی مجاز در لغت را نیز انکار می‌کنند و برای اثبات مدعای خود نیز به ادله‌ای استناد می‌کنند. اما با بررسی‌های انجام‌شده به این نتیجه می‌رسیم که اعتقاد به نفی مجاز در لغت و قرآن اعتقاد باطلی است. زیرا ادله فراوانی بر وجود مجاز در لغت و قرآن دلالت دارد. از آنجایی که سلفیه نیز نمی‌توانند منکر این موضوع شوند که استعمال تمامی الفاظ قرآن بر معنای حقیقی‌شان موجب تناقض و فساد در معانی قرآن می‌شود، برای حل مشکل راه‌حلهایی را به کار بسته‌اند. ابن تیمیه قائل به «مشترک معنوی» شده، شنقیطی نیز قائل به «اسلوب» در زبان عربی شده و دیگران نیز قائل به «توسعه در لغت» عرب شده‌اند. البته این راه‌حل‌ها در عمل با اعتقاد به وجود مجاز در قرآن یکی است و به همین دلیل، محققان امروزی سلفیه به این نتیجه رسیده‌اند که دعوای بین منکران مجاز و قائلان به مجاز، دعوا و نزاع لفظی بیش نیست؛ و حتی برخی نیز معتقد شده‌اند مجاز به غیر از آیات صفات در دیگر آیات قرآن و لغت عرب وجود دارد.

۱. جیزانی، محمد بن حسین، معالم أصول الفقه، صص ۱۱۵-۱۱۱.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن باز، عبدالعزیز، **مجموع فتاوی**، تحقیق: محمد بن سعد الشویعر، بی جا: بی نا، بی تا.
۳. ابن تیمیة، احمد، **الايمان**، تحقیق: محمد ناصر الدین الألبانی، اردن: المكتب الاسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ ق.
۴. ابن تیمیة، احمد، **مجموع فتاوی**، تحقیق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدینه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۴۱۶ ق.
۵. ابن حاجب، **الكافية في علم النحو**، تحقیق: دکتر صالح عبد العظیم، قاهره: مكتبة الآداب، چاپ اول، ۲۰۱۰ م.
۶. ابن عثیمین، محمد بن صالح، **الأصول من علم الأصول**، ریاض: دار ابن الجوزی، ۱۴۲۶ ق.
۷. ابن قیم جوزیة، محمد ابن ابی بکر، **بدائع الفوائد**، بیروت: دار الكتاب العربی، بی تا.
۸. ابن قیم جوزیة، **مختصر الصواعق المرسله على الجهمية والمعتلة**، تحقیق: سید إبراهیم، مصر: دار الحديث، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، بیروت: دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
۱۰. آل تیمیة (الجد و الأب و الحفید: أحمد بن تیمیة)، **المسودة في أصول الفقه**، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت: دار الكتاب العربی.
۱۱. بخاری، علاء الدین، **كشف الأسرار شرح أصول البزدوی**، بی جا: دار الكتاب الاسلامی، بی تا.
۱۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، **الجامع المسند الصحيح**، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر، بی جا: دار طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۱۳. تفتازانی، سعد الدین، **مختصر المعانی**، بیروت: دار الفكر، بی تا.
۱۴. تمیمی، منصور بن محمد، **قواطع الأدلة في الأصول**، تحقیق: محمد حسن اسماعیل الشافعی، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۱۵. جیزانی، محمد بن حسین بن حسن، **معالم أصول الفقه عند أهل السنة والجماعة**، بی جا: دار ابن الجوزی، چاپ پنجم، ۱۴۲۷ ق.
۱۶. حمد، محمد بن إبراهیم، **رسائل في العقيدة في العقيدة**، [بی جا]: دار ابن خزیمه، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
۱۷. زركشی، محمد بن عبد الله، **البحر المحيط في أصول الفقه**، بی جا: دار الکتبی، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۱۸. زمخشری، جار الله، **أساس البلاغة**، تحقیق: محمد باسل عیون السود، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.



١٩. سيبويه، عمرو بن عثمان، **الكتاب**، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، قاهره: مكتبة الخانجي، چاپ سوم، ١٤٠٨ق.
٢٠. سيوطي، جلال الدين، **الاتقان في علوم القرآن**، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٣٩٤ق.
٢١. شافعي، محمد بن إدريس، **الرسالة**، تحقيق: أحمد شاكر، مصر: مكتبة الحلبي، چاپ اول، ١٣٥٨ق.
٢٢. شريف جرجاني، **كتاب التعريفات**، تحقيق: جماعة من العلماء، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٣ق.
٢٣. شنقيطي، محمد أمين، **منع جواز المجاز في المنزل للتعبد والاعجاز**، تحقيق: من مطبوعات مجمع الفقه الاسلامي، جده: دار عالم الفوائد للنشر والتوزيع، بی تا.
٢٤. غزالي، أبو حامد، **المستصفى**، تحقيق: محمد عبدالسلام عبد الشافي، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٣.
٢٥. فراهيدي، خليل بن أحمد، **كتاب العين**، تحقيق: مهدي المخزومي، إبراهيم السامرائي، بيروت: دار ومكتبة الهلال، بی تا.
٢٦. فيومي، أحمد بن محمد، **المصباح المنير**، بيروت: المكتبة العلمية، بی تا.
٢٧. كامل، عمر عبدالله، **الانصاف في ما اثير حوله الخلاف**، بی جا: الوابل الصيب للانتاج والتوزيع والنشر، چاپ اول، ٢٠١٠م.
٢٨. نجم الدين، سليمان بن عبد القوي، **شرح مختصر الروضة**، تحقيق: عبدالله بن عبد المحسن التركي، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
٢٩. هاشمي، أحمد، **جواهر البلاغة في المعاني والبيان والبديع**، بيروت: المكتبة العصرية، بی تا.

ملخص المقالات

بحث في دليل الوهابية على انقطاع العمل بعد الموت

حسين قاضي زاده/ مهدي فرمانيان

تنظر الوهابية إلى الموت على أنه نهاية المطاف و انقطاع لعمل الإنسان، لذلك تحرّم طلب أيّ عمل من الميّت بما في ذلك الدعاء أو قضاء الحوائج، حتى لو كان الميت أشرف خلائق الكون النبي الأكرم ﷺ. و لتوثيق ادّعاءاتها تطرح الوهابية بعض الأدلة، و لكن أكثرها تكرّراً حديث للنبي يقول بانقطاع عمل الإنسان بعد الموت، بيد أنّ هذا التفسير الوهابي لانقطاع العمل بعد الموت تنقضه العديد من الأحاديث النبوية الشريفة الموثوقة لدى الوهابية نفسها من قبيل حديث صلاة الأنبياء في القبور، حديث ردّ السلام و الصلاة، حديث عرض الأعمال. لذلك، فإنّ المخرج لهذا الحديث الشريف الذي تستدلّ به الوهابية هو أنّ ما ينقطع عن الإنسان بعد موته هو الأجر على العمل، لا أنّه لا يصدر عنه أيّ عمل بعد الموت، ذلك أنّ الميت يكون حيّاً بعد الموت، و أنّ الحي بمقتضى حياته يحتاج قطعاً إلى العمل، و لكن دون أن يؤجر عليه. الكلمات المفتاحية: الوهابية، عدم القدرة على الإجابة، انقطاع العمل، عرض الأعمال، ردّ السلام، أجر العمل.

نقد على رأي الوهابية في «العبادة» في ضوء الآية الكريمة «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...»

يزدان محمدى/ قادر حيدري فسائي

التوحيد العبادي هو أحد أقسام التوحيد، ويعني أنه لا أحد سوى الله تبارك وتعالى يستحق العبادة. لقد طرحت الوهابية المعنى اللغوي للعبادة^١ بوصفه المعنى المصطلحي للكلمة دون الاكتراث للمقومات اللازمة لمعنى العبادة وحقيقتها. وبالتالي، فهي ترى معيار العبادة هو التذلل المقرون بالحب. ومدلول الآية الكريمة «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...»^٢ هو أن النبي يعقوب عليه السلام وأخوة يوسف سجدوا له. وفي ضوء ظهور هذه الآية ونقد التبريرات التي أثيرت في الدفاع عنها (من قبيل أن سجدة النبي يعقوب عليه السلام لم تكن سجدة عادية، أو إنها كانت عادية ولكن غير عبادية، أو إن السجود لغير الله في الشرائع السابقة كان مسموحاً به)، يتبين لنا أن سجدة النبي يعقوب عليه السلام وأخوة النبي يوسف تحمل معيار العبادة من منظار الوهابية. وعليه، وطبقاً للتعريف الذي طرحه الوهابية عن العبادة، فإن النبي يعقوب عليه السلام قد وقع في الشرك العبادي. ولما كان وقوع النبي يعقوب عليه السلام في محذور الشرك يأتي نتيجة طبيعية للمعيار الذي وضعته الوهابية للعبادة، فإنه يثبت بواسطة برهان الخلف أن معيار الوهابية في العبادة غير صحيح.

الكلمات المفتاحية: «وخرّوا له سجدا»، التوحيد العبادي، الوهابية، معيار العبادة، السجدة.



۱. أو بقليل من الاختلاف عن المعنى اللغوي.

۲. سورة يوسف، آية ۱۰۰.

العربية السعودية و استراتيجيتها التكفيرية المعادية للوحدة في مجال التعليم و الإعلام

كاميار صداقت ثمحسينى

من أجل تسجيل حضور مؤثر في العالم الإسلامي يستدعي الأمر، إلى جانب الدراسات البنيوية، توجيه البحوث صوب مناشئ و نشاطات و صفقات و مسيرة التحوّل لأنصار تكفير المسلمين، و خاصة الشيعة. إنّ هذا الرصد المنتظم يمكن أن يطلق تحذيرات مبكرة لمسؤولي النظام و المهتمين بالوحدة الإسلامية. يشكّل تحديث دائرة المعلومات و العمليات إشارة مهمة على قدرة بلد معين في مجال العلاقات الدولية. على هذا الأساس، إنّ دراسة أحادية الموضوع لاستراتيجية العربية السعودية في مجال التعليم (منذ عام ١٩٧٠م) و مجال وسائل الإعلام الإلكترونية الحديثة (العقد الأول من الألفية الثالثة) تبيّن لنا أنّ ثلثي أهم الناشطين المناهضين للشيعة في العالم الإسلامي يحملون التابعية السعودية أو إنهم تلقوا، مباشرة أو بصورة غير مباشرة، عقائدهم عن مشايخ السلفية السعوديين. و لا يمكن اعتبار هذه النتيجة محض صدفة، بل وراء الستار مشروع يهدف إلى إحداث تغييرات تسعى إليها السعودية في العالم الإسلامي، و تشهد عليها السياسات التعليمية في هذا البلد و تتّضح معالمها من خلال رصد الانتقالات السكانية غير المسبوقة للأستاذ و الطالب في العربية السعودية. الكلمات المفتاحية: التعليم، وسائل الإعلام الإلكترونية، السلفية، الشيعة فويبا، العربية السعودية، الوهابية.



نقد و تحليل لمنهج القفاري في كتابه «أصول مذهب الشيعة»

أبو الفضل قاسمى / فتح الله نجارزادگان

من الكتب المناهضة للشيعة التي صدرت في السنوات الأخيرة و أثارت ضجة حولها، كتاب "أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية" بقلم الدكتور "ناصر عبد الله بن علي القفاري". يتناول المؤلف في كتابه عقائد الشيعة بالبحث و التحليل، و بحسب مزاعمه، فقد قام بنقد و تحليل عقائد الشيعة بالرجوع إلى مصادر الشيعة أنفسهم. يتناول المقال الحالي الأساليب غير الصحيحة المتبعة في الكتاب في ردّ عقائد الشيعة، مع توجيه نقد عام لتلك الأساليب. من بين هذه الانتقادات التحريف و التقطيع و الافتراء و الاستدلال بالأحاديث الضعيفة و الاعتماد على مصادر المخالفين للشيعة.

الكلمات المفتاحية: القفاري؛ أصول مذهب الشيعة الإثني عشرية؛ التحريف؛ التقطيع؛ الافتراء.



ردّ على كتاب «متى يشرق نورك ايها المنتظر»

مرتضى ترابي

المقال الحالي نقد استدلالي على كتاب «متى يشرق نورك ايها المنتظر» تأليف عثمان الخميس الذي يثير العديد من الشبهات حول الإمام المهدي عليه السلام و عليه السلام.

لقد بذل المؤلف مساعي حثيثة في كتابه لتصوير عقيدة الإمام المهدي عليه السلام التي تعدّ مبدأ مشتركاً لدى الفريقين (أهل السنّة و الشيعة) على أنّها نقطة اختلاف، لذلك دأب على تجاهل الحقائق المطروحة في مصادر أهل السنّة، و نسبها إلى الروايات الشيعية. لقد أشرنا في مقالنا هذا إلى بعض الأمثلة في هذا المجال. و حاولنا أن نسلط الضوء على بعض الأساليب الملتوية لعثمان الخميس المطروحة في كتابه مثل تشويه الحقائق و طرح الأخبار الضعيفة بوصفها معتقدات الشيعة، التغطية على إشكالات أحاديث أهل السنّة مع ذكر الأمثلة. الكلمات المفتاحية: الإمام المهدي عليه السلام، عقيدة الشيعة، تحريف الحقائق، الخبر الواحد، الحديث المتواتر.



بحث في رأي السلفيين حول المذاهب

حسین علیداد/ سید حسن آل مجدد

من أهم أصول السلفية، عقيدة عدم وجود مجاز لا في اللغة ولا في القرآن الكريم، مستدلة في ذلك ببعض الأدلة، حيث تعتقد أنّ جميع الألفاظ سواء في القرآن الكريم أم في اللغة كلّها تُحمل على محمل المعنى الظاهري، وهو منهج السلف كما تقول، فهم لم يستعملوا لفظ المجاز لا قولاً ولا كتابة بحسب زعمها. لكننا إذا تفحصنا آيات القرآن الكريم والأدلة العقلية واللغوية يتبيّن لنا بأنّ عقيدة نفي المجاز في اللغة و القرآن الكريم عقيدة باطلة، ذلك أنّ أدلة إثبات المجاز هي على نحو بحيث لا يستطيع حتى السلفيين إنكارها. لهذا السبب نجد أنّهم يطرحون بعض المخارج لعقيدتهم، فهذا ابن تيمية يطرح فكرة «المشترك المعنوي»، و محمد أمين الشنقيطي يقول بـ«الإسلوب» في اللغة العربية، و الآخرون أيضاً طرحوا مسألة «التطوّر في اللغة العربية». طبعاً هذه المخارج مساوية، عملياً، لعقيدة وجود المجاز في القرآن، لهذا السبب استنتج الباحثون السلفيون المعاصرون أنّ النزاع بين منكري المجاز و مؤيديه لا يعدو كونه نزاعاً لفظياً.

الكلمات المفتاحية: القرآن، اللغة، المجاز، الحقيقة، السلفية.